



شعر: لزوم پاسخ شاعرانه به نیازهای معنوی مردم در تاجیکستان

پدیدآورنده (ها) : مسلمانیان قبادیانی، رحیم

ادبیات و زبانها :: نشریه نامه پارسی :: زمستان ۱۳۷۵ - شماره ۳

صفحات : از ۲۲۳ تا ۲۴۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/659299>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۱/۲۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- بررسی اثربخشی روان‌درمانی معنوی - مذهبی بر افسردگی ارضای اطلاعات مقاله نیازهای بنیادین روان‌شناختی و رضایت از زندگی در مبتلایان به پاج.ای.وی مثبت
- تبیین و بررسی پاسخ ابن‌سینا به شبههٔ تعارض لزوم رضایت به قضای الهی در شرور اخلاقی
- نگاه آسیب شناسی به فقدان نگاه شاعرانه در شهرها: شعر، قلب تپنده ی شهرهای امروز
- در آغاز سال دو هزار میلادی: تلاشی برای پاسخ گویی به نیازهای جدید تغییر ساختار در نظام آموزش عالی
- مردم به آسمان صلح آمیز عادت می کنند: (مصاحبه با سفیر تاجیکستان در روسیه)
- یادداشت سردبیر: سمت وسوی کارگاه های آموزشی در حرفه : از پاسخ به نیازهای کلی تا ارتقای دانش های خاص
- لزوم توجه به رویکردهای معنوی و تربیتی ادبیات فارسی در راستای الگوی پیشرفت (مطالعه ی موردی: ادبیات معاصر)
- گسترش‌های الگوی مرجع مفهومی سیداک: پاسخ به نیازهای سازماندهی دانش در حوزه‌های موضوعی
- امکانات دستوری و لزوم توجه به آن ها در شعر فارسی (مطالعه ی موردی: شاهنامه ی فردوسی)
- نگاه شاعرانه مولانا به آیات و احادیث در مثنوی معنوی



لزوم پاسخ شاعرانه به نیازهای معنوی مردم در تاجیکستان

رحیم مسلمانیان قبادیانی

از تاجیکستان

ادبیات و هنر معاصر تاجیکستان و ناموران آن

۲۲۳

استاد مؤمن قناعت که امروز از توانا ترین شاعران تاجیک محسوب می شود در سال ۱۹۳۲ م (۱۳۱۱ ش) در روستای (کُرگاود) از ناحیه «درواز» تاجیکستان متولد شده، مکتب میانه [دبیرستان] را در شهرستان «غُرم» (۱۹۵۱ م) و دانشگاه دولتی تاجیکستان را در رشته زبان و ادبیات فارسی تاجیکی (۱۹۵۶ م) به پایان بُرد در دبیرستان [که درس] می خواند شعر می گفت و این کار را در دانشگاه ادامه داد و تکمیل کرد. پس از ختم دانشگاه در دفتر ماهنامه شرق سرخ (اکنون صدای شرق) به کار پرداخت و مدتها مسؤول بخش نظم، دبیر و سردبیر بود. در سال ۱۳۴۷ معاون اتحادیه نویسندگان تاجیکستان شد و پس از فوت استاد میرزا ترسون زاده در ۱۳۵۶ به سروری اتحادیه برگزیده شد و تا سال ۱۳۷۰ این وظیفه را برعهده داشت. استاد قناعت در سال ۱۳۶۹ عضو وابسته فرهنگستان علوم تاجیکستان شد. در سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ رئیس انستیتوی میراث ادبی بود؛ سه نوبت (سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۰) به نمایندگی مجلس عالی اتحاد جماهیر شوروی سابق انتخاب شد و در سال ۱۳۷۰ ریاست کمیته بین الملل را در پارلمان شوروی بردوش داشت.

استاد قناعت بیش از سی کتاب به فارسی تاجیکی (خطهای سریلی تاجیکی و فارسی) چاپ کرده که چندین جلد از آنها به زبانهای روسی، اُکراینی، لتوانی، قزاقی، آذربایجانی، ... ترجمه شده اند.

استاد قناعت در تاریخ ادبیات فارسی تاجیکی جایگاه ویژه‌ای را با داستانهای منظوم خود اشغال کرده است. داستانهای وی به نامهای آتش (۱۳۴۴)؛ کتابهای زخمی (۱۳۴۶)؛ پدر (۱۳۵۲)؛ تاجیکستان اسم من (۱۳۵۳)؛ ستاره عصمت (۱۳۶۹) پسند خوانندگان آمدند، چرا که حرفهای تازه داشتند به‌ویژه در زمینه حل موضوع، آفرینش سیمای قهرمانان، تصویرهای شاعرانه، زبان، وزن و... اما دو داستان وی یعنی سروش استالین گراد (۱۳۴۷) و گهواره سینا (۱۳۵۷) حقا که نظیر ندارند. بی سبب نبوده که داستان نخست جایزه دولتی شوروی (۱۳۵۶) و دومی جایزه دولتی رودکی تاجیکستان را (۱۳۶۰) سزوار شدند. داستان منظوم خوب دیگر استاد قناعت حماسه داد است که در سال ۱۳۷۴ درباره فاجعه اخیر تاجیکان سروده است. بنابر عدم امنیت در تاجیکستان استاد قناعت نیز همانند دیگر فرزندان ملت (استاد الغزاده، استاد بازار، استاد بانو گل رخسار، سیاوش، رستم، عجمی و...) ناچار آوارگی را اختیار کرد؛ مدتی در قرغیزستان و قزاقستان به سر برد و از بهار همین سال در تهران به سر می برد.

این فرصت مغتنم دانسته شد، گفت و گوی دامن‌داری با وی برگزار گشت تا خوانندگان ایرانی با روزگار و آثار شاعر، و همچنین روند ادبی تاجیک در ظرف چهل سال اخیر، اگر چه اجمالی است، شناس بشوند. به همین جهت پرسشنامه‌ای را عبارت از ۵۰ سؤال تهیه کرده و در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۷۵ به استاد سپردم، با این پیشگفتار: «استاد بزرگوار، جناب کیای مؤمن شاه قناعت. می خواستم هنگام فراغت به این پرسشها (مختصر و یا مفصل) جواب نویسد». و استاد لطف کرد و پاسخ نوشت که در تاریخ ۲۳ شهریور دریافت شد. پاسخها واقعا جدی و ارزشمند، و دارای خیلی اخبار و سند تازه هستند. اما در جریان مطالعه پاسخها روشن گشت که بعضی از موضوعها در کنار مانده‌اند، و استاد موافقت کرد که به سؤالا، چندی دیگر افزوده شود مشروط بر آن که شفاهی باشند. تصمیم گرفتیم که تعداد پرسشها و پاسخها ۶۴ باشند برابر با سن شاعر. ولی کار به جایی رسید که تعداد بر ۷۲ قرار بگیرد. اینک، متن ۷۲ پرسش کمینه و همین مقدار پاسخ استاد مؤمن قناعت!

۱. درباره روزگار و آثار استاد مؤمن قناعت از جمله نگرید: رحیم مسلمانیان قبادیانی، «آیت خورشید»، شعر، شماره ۱۱، ص ۷۱-۷۰؛ همو، «به سودا رفته دنیا چون سمرقند و بخارايم...» جمهوری اسلامی، شماره ۴۳۹۴ (۱۲ مرداد، ۱۳۷۳) ص ۱۰؛ شماره ۴۳۹۹ (۱۹ مرداد ۱۳۷۳) ص ۱۱؛ همو، آخر سخن: برگزیده اشعار مؤمن قناعت، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۰۸ تا ۴۲۴؛ و چند گفت و گو با وی: کیهان فرهنگی سال یازدهم، شماره ۱۱۷ (آذر و دی ماه ۱۳۷۳) ص ۷۸ و ۷۹؛ اطلاعات، شماره ۲۰۸۳۶ (۲۳ مرداد، ۱۳۵۷) ص ۱۱؛ گزارش، شماره ۷۵، ص ۱۴ تا ۱۷.

افزودنی است که در این گزارش شیوه گفتار تاجیکی رعایت شده و هر واژه و عبارت که توضیح طلب به نظر رسید، تفسیرش در درون قلاب آمد.

۱. از طینت پدر چه "یا چها" بود که متأثر شده و در خود حل کرده/اید؟

پاسخ: پدرم قناعت ابن محمد امان بهترین کشاورز ناحیه «درواز» بود. از سن ۲۰ تا ۴۰ در شهر سمرقند به فردکاری مشغول بوده است. در ابتدای جنگ جهانی یکم برادر بزرگش، ملا مروت، او را از سمرقند باز آورد تا به جنگ روس و آلمان به جای اشراف زادگان سمرقندی نفرستند. پدر بزرگم، محمد امان با تخلص امان، سپهبد شاه اسماعیل دروازی بود. بعد از تسخیر شدن قلمرو شاهان درواز به دست امیران منفیتی و سپری شدن دوران شاهان درواز (سال ۱۸۸۷ م)، دسته سپاهیان درواز از راه دره‌ها به شهرک غزم رفتند و با فاتح وادی قراتیگین، قناعت شاه، سپهسالار سابق شاه اسماعیل دروازی همراه شدند. با مشورت محمد سراج‌الدین خان ممتاز (آخرین شاه درواز) به خوقند رفتند و با امیر عمر خان قراردادی به امضاء رساندند که همچون لشکر کرایه در خدمت او باشند. چون عمر خان با امیر بخارا خصومت دیرین داشت، دسته جنگ آزموده قناعت شاه را به بخارا به جنگ کشید و دوباره با شیوه شیخون شهر بخارا را ۲۲۵ گرفتند و غنیمت زیادی برای خزینه خالی عمر خان آوردند. بعد از آنکه آسیای میانه و ترکستان (قزاقستان) را به روسیه پیوستند [منضم کردند] دسته قناعت شاه را با روسها به جنگ انگیزه دادند و در طول بیست و پنج سال این مردان خدا در وادی فرغانه، سمرقند، دینرخ، تاشکند با ارتش مجهز و مسلح روس با شیوه‌های خاص جنگهای چریکی و شیخون جهاد کردند. بعد از جنگهای طولانی که همانند حماسه بودند، قناعت شاه را زهر دادند و کشتند. بعد از این حادثه یاران قناعت شاه مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند بعد از سر سپهسالار شهید جنگ ما معنی ندارد، رزمندگان اکثر سالخورده شده‌اند، برادران تاجیک و ازبک از وادیها با ما همراه نمی‌شوند؛ روسها به آسیای میانه راه آهن کشیدند و نظامیان و سلاحهای سبک و سنگین زیاد آوردند... پس رضای خدا اقتضا می‌کند که سپهبد و سپاهیان شناخته به وطن خود برگردند و سپاهیان دیگر که نام و نشان آنها را کسی نمی‌داند و خانواده و اولاد خود را این جا آورده‌اند و مقیمی شده‌اند، همین جا بمانند. اکثر تاجیکان امروزه سوخ، رشدان، پاپ، کفترخانه، غانچی، ده اول، شاه مردان، ده بید، سمرقند، فارش، و... از همان لشکرند. چون این امر

پذیرفته شد، پدر بزرگ من، محمد امان به درواز برگشت. چون این منطقه اکنون در تصرف منفیتی‌ها بود و اینها وابسته روسها، آنهایی را که برای اسلام و آزادی کشور جهاد می‌کردند، "یاغی" خواندند. با سخن چینی میرآزار شیخ، و چند شیطان دیگر، محمدامان را که ۷۵ سال داشت و صورت و سیرتی رستمانه، به دربار میر درواز آوردند. وی که دست نشاندۀ منفیت بود، فرمود تا به ریشش روغن ریزند و آتش زنند. زمانی که آتش زدند، اتفاقاً خواهر بابایم [پدر بزرگ] می‌رسد و بی‌باکانه با رویمال [روسری] آتش را خاموش کرده و برادر خود را نجات می‌دهد. پس از این تحقیر بابایم به زادگاه مادرش در روستای پاشخرو می‌رود و آن جا اقامت می‌کند. چند سال را در فقر و بی‌نوایی به سر برد تا این جهان فانی را بدرود گفت. گورش در کوچه رنگون اکنون محفوظ است. او را در جایی به خاک سپردند که میان ده پاشخرو و ده کرگاود است. و رحمت حق به امتحان او باد! این قصه را به دو وجه یادآور شدم.

نخست. جهاد قناعت شاه و فاجعه شکست او بعد از ۱۳۰ سال در تاجیکستان و آسیای میانه تکرار یافت.

دوم. پدرم که فرزند چنین شخصیتی بود و پستی و بلندی زندگی را از سر گذرانیده، بار ملامت و ملالت را کشیده، فتوت و جوانمردی میراثی خود را نگاه می‌داشت. من از پدرم راه رسیدن به هدفهای ابتدایی و انتهای را آموختم. و آن راه هم راه راستی، زحمت کشیدن، در جایی صبر و قناعت و در جایی زود انجام دادن کارهای فوری. پدرم از ایام نوجوانی مرا "صوفی" نام می‌گرفت و شاید چیزی را در اخلاق من صوفیانه دریافت می‌کرد. در سخن ایشان مگر فالی بود که بنده با همین اخلاق زندگی کرده‌ام. و در شعر هم گرایش به عرفان دارم.

مادرم از خانواده‌ی ایشان [= سید] های درواز بود و خصلتهای نجیبی داشت. در هرگونه حال و اوضاع با هرکسی با تبسمی نرم گفت‌وگو می‌کرد. باری ندیده‌ام که باکسی جنگ و پرخاش کرده باشد. انسانی پاک، هنرمند و زحمت‌کش بود. من از نظر شکل و صورت به مادرم مانند هستم، از نظر یک مرامی به پدرم.

۲. کدام خصلتهای مادر را می‌خواستید در دختر و نیره‌های خود ببینید؟

پاسخ: خصلتهای پاک، پارسایی، مهربانی و زحمت‌کشی را.

۳. آیا میان گذشتگان شاعر هم بوده است؟

پاسخ: بوده‌اند. چنانچه میرزا شفیع که در ابتدای سده بیستم میلادی در گذشته است شغل اصلیش بافندگی بوده، ولی شعر نیز می‌سروده است. پاسخ‌های تند وی به ملایار ونجی هنوز مشهورند.

۴. زمانی که زندگی تنها به سر برده‌اید برای خود دیگ و تبق (پخت و پز) کرده‌اید؟

پاسخ: بلی. خیلی نوع خوراک را پخته می‌توانم. دوستانم پلو سمرقندی، کباب تنوری، دَمْدَمه مرا ستایش می‌کنند. ۹ ماه که در بشکیک بودم، اکثر خودم پخت و پز می‌کردم، گاهی بچه‌های آوازه دیگر را نیز خوراک می‌دادم.

۵. از بزم و سور و میهمانی خوشتان می‌آید؟

پاسخ: نه چندان. میرزا بیدل گفته است که اندازه نگاه داریم: هر چیز به اعتدال می‌باید بود. سوری که ز حد گذشت، کم از ماتم نیست.

۶. بهترین آموزگار (یا آموزگاران) مکتبی [چه کسان بوده‌اند]؟

پاسخ: در مکتب ابتدایی کَرَم جاروئف، عبدالرحمن یاروف، دولت بیبی کرم‌اوا؛ در ۲۲۷ مکتب میانه معانی سنگینف، یعقوبف، عبدالخیرف، محمد علی سیدف.

۷. فرزندان‌تان همان شدند که می‌خواستید؟

پاسخ: شکر خدا که همچنین شد. ولی از فرزندانم کسی شاعری پیشه نکرد.

۸. آیا فرزندان‌تان آثار شما را مشتاقانه انتظار می‌شوند؟ با شوق می‌خوانند؟ شادی

می‌کنند؟ یا به اصطلاح "بی طرف" هستند؟

پاسخ: می‌خوانند.

۹. آیا اختلافی در میان توقع از فرزند و واقعیت به عمل آمده است؟ اگر آمده، ناراحت

شده‌اید؟

پاسخ: یک پسر دارم و دو دختر و پنج نییره. از روش کمالاتشان قناعت مند هستم. می‌دانستم که کسی از فرزندانم شاعر نمی‌شود، چرا که زندگی روستایی را ندیده‌اند، یعنی که از ریشه شاعری محرومند. و دیگر اینکه رنج و مشقتهای مرا که می‌دیدند اگر هم می‌داشتند، می‌مُرد. اگر فاجعه تاجیکستان نمی‌بود، پسرم دلیر امروز عنوان دکتر را

در رشته فلسفه عرفان داشت، وی در شعر عربی و فارسی سعدی و مولوی خوب وارد شده بود.

۱۰. محبوب‌ترین استاد (یا استادان) در دانشگاه؟

پاسخ: پروفیسور شریف‌جان حسین‌زاده، پروفیسور عبدالغنی میرزائیف، پروفیسور علاءالدین بهاءالدین اوف، استاد بیلیر، استاد استکلاوا، پروفیسور داداجان تاجی‌یف، پروفیسور صاحب تبروف.

۱۱. از تدریس زبان و ادبیات قانع بودید؟

پاسخ: از تدریس ادبیات به اصول عالمانه عبدالغنی میرزائیف و اصول شاعرانه شریف‌جان حسین‌زاده راضیم. در تدریس زبان متد علمی واحد وجود نداشت. هر استاد رساله نامزدی (پایان‌نامه دکترا) و یا دکترای عالی خود را تدریس می‌کرد و در نتیجه صرف و نحو علمی زبان تاجیکی را از اول تا آخر از خود کرده توانستیم.

۱۲. نزدیک‌ترین همدرس شما کیست؟ و سبب احترامتان چیست؟

پاسخ: نزدیک‌ترین همدرس دانشگاهی بنده همسرم است. از مردان دکتر نادر عادل مرد راه راست است، فیلسوفی ورزیده و شناخته، پژوهشگر و مخلص مولانا جلال‌الدین بلخی؛ وی اخلاقی عارفانه و زندگی صوفیانه دارد. و نیز بصیر رسا، غفلت میرزا، عادل‌شاه و نظرشاه شغنائی.

۲۲۸

۱۳. اگر امکان طبع و نشر می‌داشتید، برای تاجیکان (نه تنها در تاجیکستان، بلکه در

تمام فرارود و بیرون از آن) چه‌ها را در نوبت یکم چاپ می‌کردید؟

پاسخ: آثار تاریخی را، تاریخ فاجعه‌ها را، تا مردم گذشته خود را داند، تا داند که از کجا آمده است، چه مصیبت‌ها را پشت سر کرده است. اهل فرارود باید داند که مردم فرغانه و خجند، بخارا و سمرقند چه بلاها را ندیده‌اند. همین سمرقند کمش [دست‌کم] صدمبار شکسته است، ولی فرزندانش باز هم قامت آن را راست کرده‌اند. می‌گویند که در فاجعه شیبانی‌خان در این شهر تنها هفده استای [استاد] سلاح‌ساز مانده بود و بس، دیگران یا کشته شده و یا فرار کرده بودند. این نقل هم مشهور است که وقتی شیبانی‌خان از یک به سمرقند وارد می‌شود، شاعر حسامی بی‌پروا به پینه‌دوزی مشغول بود. به پرسش خان که: این بی‌باک کیست؟ می‌گویند که شاعر حسامی است. خان می‌خواهد که

فوری شعری گوید. و پینه دوز سر بر نداشته به زبان می آرد:
حسامی را ز شاهان مجازی نیست پروایی که از بخیه های خویشان هم لشکری دارد
تاجیکان سمرقند گویا سمندر طیتند، از خاکستر دوباره برمی خیزند.

۱۴. شما به امر سنتی آن روزگار، کمونیست و حتی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان بودید. این بخش زندگی خود را اکنون چطور ارزیابی می کنید؟
پاسخ: درست است که کمونیست بودم و مدتی در هیئت کمیته مرکزی هم انتخابم کردند. این کار به خاطر آن بود که من ریاست اتحادیه نویسندگان تاجیکستان را داشتم. و اما وجدان من پاک است که از عضویت حزبی و یا عنوان و دستگاہی که داشتم برای تلاش جاه و منصب، برای کینه جوئی و قصاص استفاده نکرده ام، حتی فکرش هم نیامده است. برعکس، همیشه در همه حال و در همه جا برای داد و راستی، برای حفظ استعدادها. برای ادب و فرهنگ تلاش کرده ام. سه مثال به حیث گواه. و این هر سه مثال در رابطه با کاگ ب [سازمان امنیت و اطلاعات شوروی] رخ داده. و اما اول باید گفت که این دستگاه در پایان سالهای دهه هفتادم میلادی بخش ویژه اطلاعاتی در هیئت خود تأسیس داده بود و آن با روشنفکران مشغول می شد.

۲۲۹

الف. گذشت ایام. به ستیزه محل گرایی رهبران خجندی که همه رشته های اساسی جمهوری را در دست داشتند، اهل قلم اصلاً زرافشانی نیز برای متحد کردن همشهریان خود کوشش به خرج دادند. اتحاد زرافشانیان کاگ ب را نگران کرد و با راهبری خانم گل جهان بابا صادق او اول منشی کمیته حزبی شهر دوشنبه و بعد دبیر ایدئولوژی کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان، برای ضربه زدن به این گروه طراحی کرد و آن را پیاده نمود. قرعه فال به نام نویسنده جمعه آدینه افتاد که رمانی با نام گذشت ایام نوشته و از طریق ماهنامه صدای شرق چاپ و منتشر کرده و در آن انتقادی از یک راهبر کمونیست به عمل آورده بود. کمیته مرکزی به مفکوره [۱] برادران حزبی سفارش داد که رمان را بررسی نمایند. و آنها این کار را با حوصله کمونیستانه به اجرا رساندند. و کمیته مرکزی در جلسه خود این رمان را ارزیابی کرد و ۳۶ اشتباه نویسنده نشان داده شد که درست نیمی از آنها اصلاح شونده بودند و نیمی دیگر جای بحث داشت. من که همدرس دانشگاهی شادروان جمعه آدینه بودم و از سوی دیگر مسئولیت ریاست اتحادیه نویسندگان تاجیکستان را داشتم، و نیز می دانستم که تندباد از کجا می وزد و پیش افتاده خود را

کجاها می‌تواند ببرد، به دوستم مصلحت دادم که مبارزه جدی است و لازم است که این اشتباه را رفع نماید. وی یکرزو (یک‌دنده) بود، مصلحت را به آسانی نپذیرفت، ولی بالاخره این کار را کرد. این رمان به تعداد ده هزار جلد چاپ شده، ولی نشر آن را باز داشته بودند. جمعه آدینه نسخه‌ای تصحیح کرد، به‌وی گفتم که یک نسخه دیگر را نیز تصحیح نماید و به‌من دهد. وی همین کار را انجام داد و من آن کتاب را در گاوصندوق اداره پنهان کردم. کمیته مرکزی جلسه دوم آراست، تصحیحات مؤلف را کافی ندانست و رمان را قاطعانه محکوم کرد. من تنها بودم و کاری از دستم نیامد. و نویسنده جوانمرگ شد. خانم بابا صادق اوا مکرراً از من طلب کرد تا نسخه اصلاح شده رمان را برگردانم. می‌خواستند آن را نابود کنند تا دلیلی برای خود داشته باشند که نویسنده اصلاً هیچ اشتباه را به گردن نگرفته و چیزی را هم اصلاح نکرده است. ولی من گفتم که «آدمان خود شما برده بودند» (واقعاً هم نسخه اصلی را برده بودند). پس از هرگ نویسنده، آن نسخه پنهانی را به دخترش دادم و در زمان بازسازی و آشکار بیانی رمان چاپ و منتشر شد... در همان ایامی که رمان را کمیته مرکزی قدغن کرد، امکانی در مسکو پیدا کردیم که به زبان روسی انتشار یابد. رمان را والری تالویک ترجمه تحت‌اللفظی کرده، ولی ویراستاری مناسب ندیده بود، لذا نتوانستیم چاپ کنیم.

ب. بازار صابر. از کاگ ب آمدند و گفتند: چند نفر از نویسندگان آن نوشته‌اند که بازار صابر در مقابل ازبک‌ها شعرهای ماجراجویانه به چاپ رسانده است. آنها مؤلفان نامه را نگفتند و اما مصلحت دادند که طناب بازار صابر را بکشم، از نام خودم، بدون به زبان آوردن کاگ ب. من گفتم که بازار شعر ماجراجویانه نوشته است ولی بعضی دردهای تاریخی را به‌خاطر آورده است... به‌هر حال بازار را دعوت کردم و گفتم که محتاط باشد.

ج. لایق شیرعلی. بارها از کاگ ب هشدار دادند که لایق در فلان جا این حرف را گفته، در فلان مراسم فلانی را بد گفته است، دم از ملت زده است، با کارهای نامشروع مشغول شده است...

به‌هر حال می‌کوشیدم تا در پشتیبانی و دستگیری ادیبان سستهای استاد ترسون‌زاده را تا قدر امکان ادامه دهم.

۱۵. شوق شعر چطور و کی پیدا شد؟ که بیدار کرد؟ یا چه؟

پاسخ: شوق موسیقی و آوازخوانی پیش از شوق شعر در من بیدار شده بود. و آن هم

بر اثر هنر والای استاد شریف‌جوهر، میرمحمد مدرسی، چال سلمه و هنرمندان دیگر درواز بود. چون باباکلان (پدر بزرگ) من سبهد بوده و همه گذشتگانم پهلوان بوده‌اند، اجازه ندادند که با موسیقی مشغول بشوم. ولی چیزی در نهاد من بوده که ابراز و افاده خود را می‌جست. نخستین شعری که نوشتم (سال ۱۳۲۷) در ستایش رود پنج بود. شاید زیر تأثیر داستان منظوم پنج ناآرام میرسید میرشکر که آن زمان خیلی مشهور بود، گفته شده باشد. این آزمون اولین قلم بنده به دست همدرسان و هم مکتبان ناآزموده افتاد. و بیت شعری که در مطایبه میان سهیلی جوهری‌زاده و محی‌الدین امین‌زاده پدید آمده و مشهور بود:

شاعران مُردند و تو شاعر شدی از کدام کُنچ لحد حاضر شدی

از نام خود برای من خواندند و هوس و حوصله مرا شکستند. در سال ۱۳۲۸ آنچه در من بوده است، مرا وادار کرد که شعر نویم. زمستان همان سال قصیده‌گونه ساده‌ای نوشتم و به اداره روزنامه ناحیه یعنی حیات نو بردم و آن چاپ شد. در سال ۱۳۲۹ چند شعر دیگر هم در همین روزنامه به چاپ رسید. در همان سال شادی سعید، معاون سردبیر روزنامه ولایتی (استانی) بلشویک غُرم، تقریبی به چهار شعر شاگردانه بنده نوشته و مرا به "شعر دزدی" متهم کرد. دلیل وی این بود که یک شعر بنده که مستزاد بود، از جهت نمود ظاهری، یعنی شکل مستزاد، به شعر استاد لاهوتی مانند بوده است. بار دوم بود که راه مرا بستند. پس از این در تأثیر سلسله قصه هندوستان استاد میرزا ترسون‌زاده پنج دفتر شعر مشق کردم، ولی به چاپ ندادم. آن پنج دفتر امروز هم بایگانی من هستند.

۱۶. آیا شعری هم بوده که با یک الهام نوشته شده و دیگر هیچ دست نخورده باشد؟ پاسخ: خیلی بود. من تقریباً همیشه شعر را تا به تمام نپزد، روی کاغذ نمی‌آرم. وقتی که شعر نوشته شد، پاکتویس می‌کنم و همین هنگام گاهی چیزی تحریر می‌خورد. معمولاً شعر من ناچُنبان است و کسی نمی‌تواند اصلاح کند. میان شاعران تنها لایق لیاقت آن را داشت. که معمولاً بهتر واژه و یا عباره‌ای را پیشنهاد کند.

۱۷. جز استاد ترسون‌زاده، که را (یا که‌ها را) چون استاد خود اعتراف دارید؟

پاسخ: از استادانی که در ایجادیات و تقدیر من نقش روشنی دارند، بی‌واسطه استاد میرزا ترسون‌زاده، باقی رحیم‌زاده، پولاد تالیس را نام می‌برم. از شاعران روس

یارسلاف اسملیاکف، نیکولای تیخونف، روبرت روژدستونسکی. تفکر شاعرانه را شادروان تالیس به من آموخته است.

۱۸. آیا اتفاق افتاده که یگان سخن و یا کار استاد ترسون زاده شما را سخت آتشین (عصبانی) کرده باشد؟

پاسخ: استاد مرا هرگز جنگ نکرد. گاهی اتفاق می افتاد که استاد از مسافرت و یا بیمارستان آمده بود. کار در وقتش اجرا نشده بود و یا کیفیتی دلخواه نداشت. در چنین حالتها استاد در حضور من استاد باقی رحیم زاده و بیشتر شادروان فاتح نیازی را سرزنش می کرد، از قبیل: «مسئولیت را فراموش کردید، نظارت نکردید، نفهمانیدید...» اما عادت استاد این بود که هرگاه کسی را سخن سخت گفته و آزرده بود، پس از مدتی غضب را از خود دور می کرد و می آمد و آن گرانی را از دل وی بیرون می کرد. یک مثالش این است. سالهای دهه ۱۳۴۰ بود و من در دفتر مجله شرق سرخ کار می کردم. مجله در بنای اتحادیه نویسندگان جا داشت. بعضی از روزها نویسندگان شطرنج بازی می کردند: استاد ساتم خان الغ زاده، شادروان پولاد تالیس، شادروان ابراهیم رحمتف، شادروان خبیب احراری، شادروان فضل الدین محمدی، مهوشف مقیمی، ملاقندف، غفار میرزا از عاشقان این بازی بودند و گاهی ساعتها را همین جا نابود می کردند. استاد ترسون زاده نیز گاهی به بازی همراه می شد و اما چندان عاشق نبود. باری در سربازی استاد سه بازی را پی در پی (پشت هم) به شادروان تالیس که واقعاً بازیگر خوب بود، باخت استاد دریافت که علت کم کاری تالیس همین بوده است که تمام وقتش را صرف بازی می کرده است، و ملامت را شروع کرد که: «کاهل هستید، کار نمی کنید، استعداد را حیف می کنید، اداره را به چایخانه و شاهماتخانه تبدیل دادید، کیفیت مجله سُست است (تالیس سردبیر بود) و...» استاد عَرَق شار شد و دست افشاند و به دفتر خود رفت. تالیس که نویسنده صاحب استعداد و انسانی باسرف بود، سخت غمگین شد. دیگران رفتند و ما دو نفر ماندیم تا درباره فهرست مطالب شماره بعد نوبتی اندیشه رانیم. پس از فرصتی استاد با چهره باز و تبسم زیبای ویژه خود وارد شد و با چند سخن صمیمانه همه نگرانی را دور کرد.

۱۹. شما از جمله نزدیکترین کسان استاد ترسون زاده بودید، در پایان عمرشان چه گفت؟

پاسخ: واقعاً مرا چون فرزند دوست می داشت، و آن روزها همیشه در نزد او بودم. سه روز پیش از مرگ خواش کرد که: به دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست

تاجیکستان، جبار رسولف که رهبر جمهوری نیز محسوب می‌شد، رسانم تا شرایط معاینه پروفیسور منصورف را فراهم آورد. قضیه این بود که به علت تاکنون ناروشن، گروه پزشکی بیمارستان حکومتی برای چنین معاینه مانع بودند. آقای رسولف تشریف نداشت و من خواهش استاد را به معاون وی خانم رحیم‌اوا رساندم. با وجود این، شرایط برای معاینه منصورف فراهم نیامد. استاد در اطاق شماره ۹ طبقه اول خواب بود. این طبقه کولر نداشت و هوا خیلی هم گرم بود و استاد اذیت می‌کشید. از رهبران بیمارستان خواهش کردم که استاد را به طبقه دوم انتقال دهند که آنجا کولر داشت. متأسفانه این خواهش هم اجرا نشد... استاد گفت: «من به تیخونف زنگ زدم و از جمله گفتم که هم بیمارم و هم دهه ادبیات روسیه را داریم و در جلسه کمیته جایزه‌های لنینی و دولتی نمی‌توانم شرکت کنم و لذا وکالت من نیز برعهده شماست، و اما با این خواهش که وقت جلسه سروش استالین‌گراذ مؤمن قناعت از یاد نرود». گفتم که: «استاد مهم سلامتی شماست، نه جایزه». استاد فرمود: «برادر، زندگی تنها همین یک راه را دارد: مبارزه، مبارزه و باز هم مبارزه، برای هدف اصلی، تا آخرین نفس... روز آخر، پیش از سکرآت جان گفتم: «خودت را و اتفاق را احتیاط کن که ما رفتیم». در حضور من به فرزندان وصیت کرد که هر چه دارند، به املت تعلق دارد، تلاش نکنند... سخن استاد کنده کنده [بریده بریده] بود و اما معنی و منطق روشن داشت. فرزندان استاد وصیت او را شرافتمندانه اجرا کردند: هر چیزی به استاد تعلق داشت گرد آوردند و در موزه خانه وی گذاشتند.

۲۳۳

۲۰. استاد (یا استادان) کدام شعرهای شما را مصلحت داده‌اند و شما تصحیح کردید؟ پاسخ: همه یا اکثر شعرهای مرا باقی رحیم‌زاده، پولاد تالیس، عبدالسلام دهاتی، و بعد از ایشان لایق، بازار، عسکر حکیم، قطبی‌گرام، امین جان شکوهی، عبدالملک بهاری خوانده‌اند و مصلحت داده‌اند.

۲۱. شما ستنهای استاد ترسون‌زاده، باقی رحیم‌زاده و استادان دیگر را درباره پیدا کردن استعدادها و پرورش ادیبان جوان ادامه دادید. به خاطر آریم که استاد ترسون‌زاده از روزنامه دیواری دانشگاه یک رباعی دانشجو موسای مولوی را خوانده، استاد آغ‌زاده در مکتب روستای دور دست کولاب دانش‌آموز حبیب‌الله فیض‌الله را پیدا کرده، بالاخره به میدان ادبیات کشیده بودند. غمخواری شما در حق جوانان چطور صورت گرفته؟ پاسخ: بلی، این کار را کردم. چنانچه از ستار ترسون جدی پشتیبانی نمودم، هر چند

وفا ندیدم. در کار پرورش جوانان و پشتیبانی از آنان تنگنای جغرافیای را برهم زدم. برای من مهم استعداد و صداقت به کار ادبی بود، نه محل تولد مؤلف. نخستین دفتر بانو فرزانه در مسکو به دستم رسید، توسط آقای صفر عبدالله. دیدم که گیرومان شاعرانه دارد. و اما این دفتر مقداری ویراستاری هم می‌خواست. آنها را نشان دادم، بر طرف کرده شدند؛ کوشش به خرج دادم تا این دفتر در ظرف چند ماه به چاپ رسید. امروز فرزانه خجندی چند کتاب دیگر هم نشر کرده و بانوی شاعر دوست داشته همه تاجیکان است.

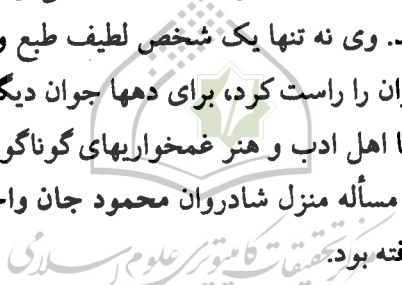
و اما کار من با ادیبان جوان بیشتر در آزمون هنر بود. دقت گل نظر، گل رخسار و خیلی شاعران دیگر را به تصویر کاری، یافتن موضوعهای جالب و حل آنها جلب کرده‌ام. لایق را آموختم که وزن را بشکنند... خیلی می‌خواستم ادیبان ما با فلسفه و عرفان مشغول بشوند تا شعر ما زینتهای نو و بلندتر را صاحب شود. لایق به آموزش جدی خیام و مولوی و صائب پرداخت و اما متأسفانه در بند ماند، آثار آنها را برای خود نردبان کردن نتوانست. ضیاء عبدالله در این جبهه امید بخش است، شاید موفق شود. از بهمنیار، سیف رحیم، محمد زمان صالح، فرزانه نیز امید کلان است. ساریان و کوهزاد را به سمت معرفت کشیدنی شدم، نتیجه نداد... شعر فارسی تاجیکی از علامه احمد مخدوم دانش به این سوی از فلسفه چندان شاداب نبود. در عالم ادب فارسی اقبال نو به شرطی می‌روید که با عرفان سروکار داشته، در زمینه میراث معنوی و به خصوص فلسفه عرفان نیاکان، در پرتو مسائل کنونی و آینده به نیازهای معنوی مردم پاسخ گفتن تواند. پاسخی شاعرانه.

۲۲. مثالی از نسخه‌ها تا هنگام تحریر و پس از تحریر در خاطر دارید؟

پاسخ: اصلاحاتی تنها در کلمه، منطق، وزن و قافیه با مشورت وارد کرده‌ام. یک مورد را باید یادآور شوم. در سال ۱۳۴۸، محاکمه (ارزیابی) داستان سروش استالین‌گرا در جریان بود. قطبی کرام، ممان شیرعلی و چندتن دیگر پیشنهاد کردند که «روزنامه سرباز آلمانی» از داستان کشیده [حذف] شود، بخشهای «سروش زمین» و «سروش دریا» اختصار شوند و بقیه به عنوان یک سلسله شعر به چاپ توصیه شود. این فکر را استاد ترسون‌زاده نیز دستگیری [تأیید] کرد و گفت: «وقتی مؤمن شاه جرئت کرد و به این موضوع بزرگ روی آورد، من ترسیدم که از عهده این کار برآمدن می‌توانسته باشد؟ چیزی بد ننوشته است، ولی افسوس که این هنوز داستان نیست». تصور کنید که در آن زمان چنین ساختار و ساختمان، نوترین شکل داستان‌سرایی بود. بدون روزنامه سرباز

آلمانی که در میان فصلها استفاده شده است، نیروی مخالف از میان می‌رفت، زمان و مکان و جغرافیای نبرد خیره و یا حتی شکسته می‌شد. وضع روانی و جسمانی ارتش آلمان را من توسط روزنامه سرباز آلمانی که خودش نوشته و من تکمیل کرده‌ام، می‌بینید و احساس می‌کنید. و اگر سروشهای زمین و دریا انداخته شوند، خط اصولی داستان که متکا بر چهار گوهر ازلی است، به آب می‌رفت. ملاحظه فرمایید که ارزیابی تا کجا ناآگاهانه و یا بدخواهانه بود. تازه من در آن زمان معاون اول میرزا ترسون‌زاده بودم و بی‌اراده‌ی او کسی جرأت نمی‌کرد که چنین مصلحت‌های بی‌معنی و بی‌سوادانه را به‌عنوان من در یک جلسه با نفوذ افاده کند.

۲۳. می‌گویند که برای تاریخ ادب و فرهنگ ما شخصیت و خدماتهای استاد باقی رحیم‌زاده نسبت به شعرش ارزشمندتر است، شما چه می‌گویید؟

پاسخ: درست می‌گویند. وی نه تنها یک شخص لطیف طبع و خوش صحبت بود، بلکه دست دهها ادیب جوان را راست کرد، برای دهها جوان دیگر چون پدر خدمت کرد. استاد باقی برای دهها اهل ادب و هنر غمخواریهایی گوناگون ظاهر نمود، یادم هست که استاد باقی برای مسئله منزل شادروان محمود جان واحد که یک هنرپیشه نابغه بود به‌اداره رسولف رفته بود. 

۲۳۵

۲۴. می‌گویند که با ارزش‌ترین خدمت استاد میرشکر این است که تاجیکان را با آثار علامه اقبال آشنا نمود؟

پاسخ: این خدمت را کرده است. ولی خدمت اساسی استاد میرشکر گمان می‌کنم، توسط داستانهای منظوم «پنج ناآرام» و «قشلاق طلایی» انجام یافته است. درست است که این اثرها از نگاه شعریت ارزشی چندان ندارند، ولی آن زمان، در پایان سالهای چهارم میلادی در عرصه ادبیات خلقهای شوروی غلغله افکندند، جایزه دولتی شوروی را دریافت نمودند و برای آشنایی مردم جهان با تاجیکان و ادبیات ما خدمت نمودند.

۲۵. در حدود ۳۵ سال قبل از این پولاد تالیس، ناثر [نثرنویس] صاحب استعداد، در ۳۲ سالگی جوانمرگ شد. شادروان از دوستان نزدیک شما بود و شعر خوبی هم در حق او سروده‌اید. امروز درباره علت و یا علتهای مرگ ایشان می‌توان گفت؟

پاسخ: زنده یاد تالیس واقعاً استعداد داشت. یاد داریم که هنوز جوان بود و

حکایاتش (داستان کوتاه) به استاد عینی پسند آمد و او نامه گرمی نوشت که مشهور است. مرگ وی گمان می‌کنم، چند عامل داشت: ۱. اختلاف استعداد و زبان. تالیس برضّم [افزون بر] استعداد خوب نویسندگی پُر مطالعه نیز بود. می‌توان گفت که همه رمانهای ادبیات جهانی را که به زبان روسی ترجمه و چاپ شده بود، خوانده است. و اما از آثار ملی فارسی و تاجیکی کم بهره بود، لذا زبان مادری خود را به آن اندازه که می‌خواست نمی‌دانست. ۲. محل‌گرایی. تالیس مانند بسیاری از همشهریان خجندی خود مبتلا به درد محل‌گرایی نبود و به نفع محل‌گرایان کار نمی‌کرد. ادیبانی چون فرحت، شکوهی، یادگار و... که استعدادی چندان نداشتند، تهمتها به تالیس می‌زدند، بدگوییها می‌کردند. ۳. دل‌ورزین. در سال ۱۹۶۱ تالیس را که سردبیر ماهنامه صدای شرق بود، بر اثر اغواها سبکدوش کردند و به دشت دل‌ورزین روانه نمودند تا از روزگار مسچاهیان از فراز کوه زرافشان به دشت دل‌ورزین مهاجرت کرده رمان نویسد. تالیس به دل‌ورزین رفت و دهشت را دید: مردم در گرمای کویر زیاد تلف شده بودند. و اما وی از این حال رمان نمی‌توانست ایجاد کند، آن چنانکه از وی می‌خواستند. وی از این کار دست کشید. وعده دادند که وی را خبرنگار ویژه روزنامه حقیقت لنین آباد می‌کنند، تا معاشی (حقوقی) داشته باشد و به کار ایجاد می‌شغول بشود. اما به این وعده وفا نشد. ۴. برلن. تالیس در فستیوال هنری جوانان دنیا در برلن (۱۹۵۷ م) شرکت داشت. ضمن همان مسافرت جوانمردی از فراریان فرارود با وی صحبت کرد. طبیعی است که این صحبت از نظر کاگ ب دور نماند و احتمال آن هست که پس از بازگشت این سازمان وی را اذیت کرده باشد. ۵. شاید مسائل خانوادگی هم بود... این هم جالب است که در سالهای آخر حیات چندبار به زبان آورده بود که: به سن و سال پدرم رسیدم. پدرش را که روزنامه‌نگاری تیز قلم بود، در ۳۲ سالگی کشته بودند... شاید این همه عاملها جمع شدند.

۲۶. ده اثر بهترین خود را لطفاً نامبر کنید (چه داستان و چه شعر نثر):

پاسخ: سروش استالین‌گرا، گهواره سینا، ستاره عصمت، حماسه داد، من و شبهای بی‌خوابی، من قوی سید من! برادرم، یک شب یاد از دلم، دست به ما نمی‌رسد و میرشکار.

۲۷. سه داستان بهترینتان (از داستانهای منظوم) کدامها هستند؟

پاسخ: سروش استالین‌گرا، گهواره سینا، و حماسه داد.

۲۸. داستان بهترینان کدام است؟ و چرا بهترین؟

پاسخ: گمان می‌کنم که گهوار سینا باشد؛ چونکه شاعرانه، عالمانه و عارفانه است؛ یعنی که هر سه شرط شعر کلاسیکی رعایت شده است.

۲۹. سروش استالین‌گرا را «ایکی» (حماسی) گفتند، «لیریکی» (غنائی) گفتند، «لیرا -

ایکی»، حتی «لیرا - ایکا - درامی» عنوان کردند، فکر خودتان چیست؟

پاسخ: به اضافه اینها «داستان سمفونی» هم گفتند. همه گفته‌ها تا جایی حقیقت دارند. زیرا این داستان نقلی و روایتی نیست؛ در ۷۰۰ مصراع مضمون، منطق، فلسفه جنگ، بزرگی روح انسان، تصویر انسان در ساعت آفتابی عمرش، وقت کارنامه و یا مرگ، کشف و احیا کردن سخنهای ناگفته قهرمانان، آرمانهای آنها... این همه در مجموع این داستان را صاحب این صفتها کرده‌اند.

۳۰. در سروش استالین‌گرا خیلی از افراد واقعی هستند، حتی با نام خود آمده‌اند، آیا

روزنامه سرباز آلمانی نیز واقعیت دارد؟

۲۳۷

پاسخ: واقعیت دارد. چندین روزنامه [خاطرات] را نشریه‌ها خوانده‌ام. و اما پاره‌ای روزنامه‌ای که در کتاب چویگوف یعنی ابتدای راه درج یافته، پسندم آمد و بدان تکیه کردم. ماه و روز و ساعتها همه واقعی است و اما من در معنی و محتوا چیزهای افزوده‌ام تا بافت سوژه را تکمیل کرده باشم.

۳۱. یکی از اسرار مهم داستانهای منظوم شما این است که وزن در هر بخشی موافق

مضمون و محتوای همان بخش انتخاب می‌شود، حتی گاهی در درون یک بخش هم تعداد رکنها گوناگون است. می‌توانید به یاد آرید که به این اصول در جایی متوجه شده‌اید و یا کشف طبیعی خودتان در کار بوده است؟

پاسخ: زمینه‌های این کار زیاد بودند که چندی را برمی‌شمارم: ۱. شعر مایکوفسکی که می‌توانست یک مصراع را از یک واژه بسازد؛ ۲. شعر آمریکای لاتین که همانند خطابه است؛ ۳. شعر بعضی از خلقهای شوروی چنانچه مؤلاطیس که گاهی نه وزن دارد و نه قافیه، اما موسیقی دارد؛ ۴. شعر نیمایی شاعران ایران... من با همه اینها آشنا بودم. و اما اینها هنوز آن نبودند که به درد شعر زمان ما بخورد. جز اینها شعر ترسون‌زاده را داشتیم. این شعر فارم (مقبول) و روان و خوش آهنگ بود. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ معیار شعر

تاجیکی همین شعر ترسون زاده بود. من هم ترجمه‌های خود را به سبک وی انجام دادم و میان هم خوانندگان و هم اهل قلم مورد پسند قرار گرفتم. و اما خود هنوز قانع نبودم. در نتیجه جست‌وجوها دریافتم که هر معنی و مضمون، هر حادثه و حالت زیر و بم خود را دارد، ضرب و آهنگ خود را دارد. لذا هر پاره در درون داستان می‌تواند (و باید) وزن خود را داشته باشد. اما این تصمیم هنگام حلّ موضوع و اثنای بیان روحیه قهرمان، شاید بدون اختیار خودم، پیش آمده باشد... «عروض نو» را اول در چند شعر خُرد آزمودم و دیدم که پسند افتاد، بعد همین اصول را در سروش استالین‌گرا به کار بردم.

۳۲. شاه‌رگ داستانهای منظوم شما را حادثات واقعی و شخصیت‌های تاریخی تشکیل داده‌اند. چرا این بار را به اختیار اندیشه و تخیل خود نگذاشتید؟

پاسخ: خداوند حادثاتی ایجاد می‌کند و شخصیت‌های بزرگی می‌آفریند که به غایت پُر محتوا و پُر معنی و عبرت‌آموزند. کار هنرمند است که جنبه‌های مهم را از واقعیت برگزیند و از طریق اندیشه خود تکمیل و تصحیح نماید. چنانچه پهلوانی در نبردی هلاک شد، نام این پهلوان، زادگاهش، جای نبرد و تاریخ هلاکتش همه معلوم و مشهودند. ولی تنظیم بخشیدن به این اخبار هنوز اثر بدیعی نیست. شاعر باید درک کردن تواند و برقرار نماید که وی از نبردش چه می‌خواست؛ در لحظه اخیر چه اندیشه و احساس داشت...

۲۳۸

۳۳. در مصراع پایانی داستان حماسه داد: «ایمان فرار می‌کند، او را پناه ده!» نوعی اماله ره یافته است: هجای نخست از «ایمان» که اصلاً دراز (بلند) است، به جای هجای کوتاه (پست) آمده. این چه حکمت داشت؟ این واژه در آثار شما تقریباً ده بار به کار رفته ولی همه جا سالم و کامل استفاده شده مگر همین یک مورد...

پاسخ: واژه مرکزی در این هنگام (نه تنهادر پایان داستان، بلکه در سراسر آن) «ایمان» بود و من طرز دیگر افاده را پیدا نکردم. از سوی دیگر، از اندیشه گذشت که خواننده به وسیله این سکنه متوجه می‌شود و مکرراً می‌خواند به هدف اصلی پی می‌برد. بگذار اهل نزاکت این را عیب شمارد و اما من همین کار را کردم.

۳۴. می‌گویند که اهل هنر، از جمله شاعر، چیزهایی را از شخصیت خود بیرون می‌کشد و در هنرش حل می‌کند. اگر به تمثیل بگویم «سایه» هنری شاعر از خودش جدا می‌شود. اکثر چنان به نظر می‌رسد که «سایه» از شخصیت واقعی مؤلف کامل‌تر، مفیدتر،

مؤدب‌تر، و... است. سبب این دوگانگی چه باشد؟

پاسخ: این یک حادثه طبیعی است که چهره مؤلف با چهره ایجادی خود وی در هنرش اختلاف دارد. سبب اصلی این حال، در نظر من، این است که خلقت آدم در دست خود وی نیست، بلکه در دست خداوند است و محیط، و اما خلقت شخص ایجادی که در آثارش عیان و ناعیان حضور پیدا می‌کند، در دست خود مؤلف است، یعنی مؤلف خود را صافکاری می‌نماید و دید و ذوق خود را در آثارش می‌گنجاند... من تنها یک نفر، مولوی عبدالرحمن جامی، را می‌دانم که میان خلقت واقعی و خلقت ایجادی هیچ اختلاف ندارد.

۳۵. در سالهای ۷۰ و ۸۰ از همین سده بیستم میلادی در تصویر دردهای سوزان ملت چندان فعال نبودید (مثلاً مانند استاد بازار صابر)، علتش چه باشد؟

پاسخ: سالهای ۷۰ و ۸۰ بنده به کارهایی مشغول بودم که برای ابراز دردهای شخص خود فرصت نداشتم. در این سالها به آموختن فن شیخ‌الرئیس بوعلی سینا، زمان سینا و تألیف داستان منظوم گهواره سینا مشغول بودم. سلسله سازهای شیراز، داستان منظوم پدر، داستان تاجیکستان اسم من، در همین سالها ایجاد شدند. بدون کارهای ایجادی، بنده در این سالها معاون رئیس اتحادیه نویسندگان و بعد از درگذشت شادروان استاد ترسون‌زاده رئیس این اتحادیه بودم. و مسلم است که این بار سنگین را تحمل کردن کاری آسان نبود. به‌ضم اینها در حرکت یکدلی کشورهای آسیا و آفریقا، کمیته دفاع صلح اتحاد شوروی، حرکت یکدلی نویسندگان آسیا و آفریقا در سایر کشورهای آسیایی، در کنگره‌های بین‌المللی اشتراک داشتم. علاوه بر همه اینها عضو مجلس عالی اتحاد شوروی هم بودم که آن مسؤولیت خاصی داشت. جنگ تحمیلی عراق بر ایران، جنگ افغانستان که جنگ با ملت من بود، مرا به کارهایی و عملیاتی وادار می‌کرد. من فرصتی نداشتم که درباره خود یا شهرت خودم اندیشه کنم، پیوسته در عمل بودم.

۳۶. حق استادی را به بازار صابر اعتراف می‌کنید؟

پاسخ: اعتراف می‌کنم، اگر او پذیرفته باشد.

۳۹. کدام شاگردانتان باعث افتخار شمايند؟

پاسخ: همانها که هنرمند هستند و در جبهه ملت حضور دارند.

۳۸. «برای حرمت موی سفیدش» درباره استاد ترسون زاده است؟
پاسخ: برای استاد میرزا ترسون زاده.

۳۹. خبر هست که تیت عالی داستان منظوم «احمد شاه نامه» را دارید (انشاء الله که موفق باشید)، آیا به بیان کارنامه این مرد شرفمند قناعت می‌کنید و یا وی را در پرتو سرنوشت تلخ ملت نشان می‌دهید؟

پاسخ: این نیت را دارم؛ شاید این داستان آخرین من باشد؛ سه بار با خودش وا [بر] خورده‌ام؛ خیلی چیزها خوانده‌ام؛ تشبیه‌کننده‌هایش رانیز پیدا کرده‌ام. و اما هنوز آماده نیستم. باز فرصت و اندیشه و کاوشها لازمند. و البته که قهرمان باید در پرتو ملتش و کشورش و زمانش (یا زمانها) نشان داده شود. من برای این می‌کوشم و اما توفیق از خداوند است.

۴۰. عاملهای موفقیت خود را در چه می‌بینید؟
پاسخ: من گمان نمی‌کنم که در شعر چندان موفق شده باشم. اگر چیزی هم دست داده باشد، نتیجه مطالعه، کوشش و کار است.

۲۴۰

۴۱. اگر در ابتدا به مستزاد روی نمی‌آوردید، شاعری نوآور می‌شدید؟
پاسخ: مستزاد، مثلث، مربع نوعهای شعر سنتی به‌شمار می‌روند و آزمون شعر نو را از آنها شروع کردن مورد شک و شبهه نمی‌شود. و گوینده را به‌فرمالیسم - شکل پرستی - متهم نمی‌کردند. بنابر همین از امکانات این نوع شعری در ابتدا استفاده بردم.

۴۲. چرا اکثر به‌مخمّس و مسدّس روی می‌آورند و شما مستزاد را اختیار کردید؟
پاسخ: مخمّس و مسدّس نمود شعری نیستند، اینها یک شکل آزمون و سبقت سخن و سخنوران بودند.

۴۳. آیا خود را شاعری خوشبخت می‌شمایید؟ به چه دلیل؟
پاسخ: فضل خدا، شاعری بدبخت نیستم.

۴۴. چند شعر خوب، از جمله «درپناه شاخساران» را در ستایش لنین سروده‌اید، اما آنها از آغاز گزیده (چاپ تهران، ۱۳۷۳) بیرون ماندند. به آن شعرها و آن زحمات دلتان می‌سوزد؟
پاسخ: این شعرها بزرگ نیستند و دلم هم چندان نمی‌سوزد.

۴۵. در باره آثار شما تقریض و مقاله زیاد به طبع رسیده. کدامی بیش از همه پسند است؟ و چرا؟ کدامی ناپسند است؟ چرا؟

پاسخ: درباره شعر و داستانهای من در حقیقت مقاله و رساله‌های زیاد از طرف محققان تاجیک و روس نوشته شد، یکی خوب، یکی میانه، یکی بد. حالا وقت آن نیست که یکی را بر دیگری ترجیح بدهم. چون در زمان خود هر کدامی برای تبلیغ اثر و شناساندن من به خواننده خدمت کرده است.

۴۶. هفت مصلحتی [اندرز] که به ادیب جوان گفتن می‌خواستید، کدام است؟ پاسخ: یکم. ادیب جوان باید احساس کند و یا به گفته دیگران باور کند که استعداد دارد و یا نه؟

دوم. اگر استعداد داشته باشد، آن عطای خدا را احتیاط کند، پاک و پاکیزه نگاه دارد، و رشد و کمال بخشد.

سوم. مطالعه پیوسته از ادبیات فارسی و ادبیات جهانی، در سطح وسط دانستن تاریخ، فلسفه، علم بلاغت، منطق، به خصوص ادبیات عرفانی و فلسفه عرفان. چهارم. باتحلیل و تعمق آموختن زندگی، فلسفه هستی، ماهیت هستی، جامعه و افراد جامعه. ۲۴۱. مرکز تحقیقات مکتب نور علوم اسلامی

پنجم. در نتیجه تحلیل و تحقیق به پایه و مقامات معنوی رسیدن. رویداد، واقعه و پدیده‌های زندگی را پیش‌بینی کردن و به آن اشارت نمودن.

ششم. انسان آزاد و آزاده، پاک و پاک آیین بودن.

هفتم. پیوسته از پی‌پیشه خود بودن و جز حقیقت چیز دیگری را به قلم نیاوردن.

۴۷. بهای شما به انتقادهای استاد تبروف چگونه است؟ ارزیابی شما از آن زمان تا این روزگار تغییر کرده؟

پاسخ: نقد استاد تبروف بیشتر احساسی و الهامی است. نقد او را نسبت به شعرهای خودم چنین دریافتم. در مقاله اولین که «پرواز به سوی نظم عالی» نام داشت و در سال ۱۳۳۷ چاپ شد، سر چهار شعر من اندیشه می‌راند. آن شعرها «هید بخت»، «کوه معشوق»، «دل می‌شود»، «پیر گل‌فروشان» بودند. این مقاله صمیمی، با الهام و اخلاص نوشته شده بود. ولی تا حدی مبالغه آمیز است. بعد از آن در کاوشهای آینده من به موضوعهای فعلی آتش، آب، آتش عشق، آبک شوخ، بشارت صبح، آگاهانه مراجعت

کردم و یک سلسله شعر به چاپ رساندم. در نقد این شعرها استاد صاحب تبروف دیدی غریب داشت که چند شعر را همچون گمراهی شاعر تعبیر کرد. حال آن که آن زمان من راه ایجاد خود را نداشتم و در جست و جویش بودم. این نقد به من آسیب روانی رساند. دو سال شعر نگفتم. تنها به ترجمه چند شعر از گوته (از جمله منظومه اش در احوال حکیم فردوسی)، اشعار شلر، شکسپیر، پوشکین، تاگور، آدام مسکوویچ، تاراس شفچنکو و چندی از شاعران معاصر مشغول شدم. در سال سوم، یعنی ۱۳۴۲ داستان غنایی موجهای دنیرا ایجاد کردم که از هر جهت در شعر آن روز آسیای میانه سخنی نو بود. این داستان به زبانهای گوناگون در سراسر اتحاد شوروی شهرت پیدا کرد. بعد در سال ۱۳۵۰ در مجلس ریاست اتحادیه نویسندگان سلسله شعرهای سازهای شیراز را زیر تازیانه تنقید گرفت و به ایران پرستی و کوسموپولیسم (انکار ارزشهای ملی) متهم کرد و استاد میرزا ترسون زاده هم او را جانبداری کرد. بعد از این صاحب تبروف درباره من چیزی نوشته باشد، مهم نبود و در یاد ندارم.

۴۸. آیا این فکر درست است که مقاله های استاد تبروف با وجود آهنگ تند و تیزشان، دلسوزانه و غمخوارانه نوشته شده اند و شما را برای جست و جو و احساس مسئولیت تکان داده اند؟

پاسخ: درست است. تندی و درشتی سخن استاد تبروف از طینت طبیعی او است، از صافی باطن است. استاد اصلاً مرا دوست می داشت و می دارد. استاد می خواست که من هر چه زودتر راه خود را یابم و به کمال رسم. اما راه کمال آسان و نزدیک نیست. این را هم باید گفت که آن سالها استاد تبروف مانند بیشتر منقدین به بار زمانی و اجتماعی ادبیات اعتبار می دادند نه به عمق آن.

۴۹. آیا ایرادی هم بوده است که در وهله نخست نپذیرفته اید ولی به گذشت زمان پسند آمده است؟

پاسخ: بود. چنانچه داستان منظوم آتش را تنقید کردند. از جمله گفتند که چهره قهرمانان مشخص و مؤثر نیست. آن زمان ایراد خیلی سخت رسید. ولی دیرتر تن دادم. واقعیت این بود که زمینه اصلی داستان، یعنی ساختمان نیروگاه برق آبی نارک هنوز جداً به راه نیفتاده و چهره بناکاران هنوز مشخص نشده بود.

۵۰. از ارزیابی منقدها قناعت مند هستید؟

پاسخ: از تنقید (انتقاد) و تعریف (ستایش) های ناقدان چندان راضی نیستم، تنها در بعضی مسائل که سرّ و اسرار شعر یا داستانی را کشف کرده باشند، راضیم. این کشفیات در مقاله های عبدالنبی ستارزاده، عسکر حکیم، خدایی شریف، رحیم مسلمانیان و گلنظر به نظر می رسند.

۵۱. بیش از همه به کدام ناقد (یا ناقدان) احترام می گذارید؟ و چرا؟

پاسخ: نسبت به ایجادیات خودم بهترین مقاله در تحلیل سروش استالین گراد همان مقاله پروفسور گیورگی لومدزی بود که همه رازهای نهفته این داستان را باز کرده است.

۵۲. در پایان سالهای دهه ۱۹۸۰ بحث تندی میان کمینه و شادروان قطبی کرام درباره

ارزیابی میراث استاد ترسون زاده برپا شده بود. شما که را حق می شمارید؟

پاسخ: هر دو هم حق بودید؛ ولی بحث بی مورد بود.

۵۳. آیا اتفاق افتاده که بازیافتی از شاعر دیگر معاصر تاجیک خیلی خوش آمده و

حسد شیرینش را خورده باشید؟

پاسخ: بازیافتهایی، از لایق، خیلی خوش آمده اند، اما هرگز حسد نبرده ام.

۵۴. پنج شاعر بهترین معاصر تاجیک که هایتند؟ (جز خودتان).

پاسخ: لایق، بازار، گل رخسار، فرزانه، عجمی.

۵۵. پنج ناثر [نویسنده] بهترین معاصر تاجیک که هایتند؟

پاسخ: ساتم الغزاده، جلال اکرامی، فضل الدین محمدی، بهمنیار، سیف رحیم.

۵۶. ده اثر بهترین منشور زمان شوروی تاجیک کدامها باشند؟

پاسخ: یادداشتها و مرگ سودخور از استاد عینی، دوازده دروازه بخارا از جلال

اکرامی، روایت سفیدی و فردوسی از ساتم الغزاده، تابستان از تالیس، ورطه از

فضل الدین محمدی، چند حکایت از بهمنیار و کوهزاد و ساریان. به یکی از آثار کوهزاد

و ساریان امتیاز دادن برایم دشوار شد.

۵۷. به «ده گانه طلایی» ادبیات کلاسیکی فارسی و تاجیک (چه منظوم و چه منثور)

کدامها شامل می‌شوند؟

پاسخ: «قصیده پیری» استاد رودکی، مثنوی معنوی مولوی، شاهنامه حکیم فردوسی، گلستان سعدی، خمسه حکیم نظامی، دیوان خواجه حافظ، دیوان غزلیات میرزا بیدل، تفسیر ادبی و عارفانه قرآن کریم به قلم خواجه عبدالله انصاری، هفت اورنگ جامی، سفرنامه ناصر خسرو.

۵۸. آیا عروض سنتی باقی می‌ماند؟

پاسخ: عروض سنتی ۱۲۰۰ سال باقی ماند و پنجاه سال آن را از میان بردن نمی‌تواند. شاید با اصول افاعیل عروضی و ضرب موسیقی و امکانات تکنیکی بحرهای نو در عروض کشف شود.

۵۹. آیا در سده ۲۱م نیز غزل و رباعی خواهند سرود؟

پاسخ: اگر غزل و رباعی به نبض و حرارت آن زمان هم‌نوا باشند و به فلسفه و ماهیت زندگی آن روزگار جواب گفتن توانند، باقی می‌مانند.

۶۰. از میان شاعران معاصر تاجیک در نیمه نخست سده ۲۱م که‌ها در صف ادیبان

۲۴۴

صاحب نام جای خواهند گرفت؟

پاسخ: در نیمه سده ۲۱م تحولات بزرگی در جامعه جهانی به وجود می‌آید. آمریکا ابرقدرتی خود را از دست می‌دهد. رسالت ابرقدرتی به اروپا می‌رسد. کشوری که قانون اساسی آن با اساسنامه سازمان ملل متحد و شورای امنیت و دیگر قانونهای عمومی جهانی موافق باشد داور امنیت و حفظ حقوق کل کشورهای جهان خواهد شد. در آسیا چین و ژاپن به ابرقدرت تبدیل می‌یابند. کشورهای عربی به امر ضرورت متحد می‌شوند و چند ساختار سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی مشترک ایجاد می‌کنند...

ایران امروزه و ایرانشهر در این مرحله رسالت خاص دارد. از نظر گئوپولتزی [جغرافیای سیاسی] تاریخی، فرهنگی، نژادی و اسلامی ایران مقام تاریخی خود را باید به دست بیاورد. مقام و اعتباری را که در جهان اسلام دارد تقویت دهد؛ تاریخ، فرهنگ، علم و ادب و سنن ایرانی خود را در پرتو اسلام احیا و فعال کند. چون کشور اسلامی و آریایی با اصول خوب و آزموده خود میانجی و وصلگر خانواده اروپایی (آریایی) و خانواده آسیایی اسلامی و آسیایی آریایی باشد خدمت بزرگی را به انجام می‌رساند.

امروز همه عاملهای این امر وجود دارند.

در این جریان تند و تیز اگر در شعر تاجیک معجزه‌ای رخ ندهد، یک یا دو جلد کتاب از شعر باقی می‌ماند. یک چیز را باید اضافه کرد که اصول چاپ کتاب در آن زمان دیگرگونه می‌شود. برای نگهداری ابدی متون پر ارزش Kristalografi [علم بررسی بلورها و چگونگی تشکیل آنها] رواج می‌یابد. کتابها در یک یا دو جلد در یک لفافه نشر می‌شوند که در آن دسته‌بندی کتاب با آرایش و پیرایش خوب، یک کاست با ضبط صدای مؤلف چند برگ ضبط کریستالوگرافی بهترین آثار او جمع می‌شوند.

۶۱. در آینده کدام موضوعها به درد مردم ما می‌خورند؟

پاسخ: همه موضوعها که در خورد یک ملت، یک جامعه در برابر جامعه بشری هست باقی خواهند ماند. تنها راه حل موضوع و واسطه‌های افاده آن تا جایی نو می‌شوند.

۶۲. می‌گویند که شعر معاصر تاجیک از شعر معاصر افغانستان و به خصوص ایران ضعیف‌تر است. فکر شما چیست؟

۲۴۵

پاسخ: شعر معاصر تاجیک نسبت به شعر معاصر افغانستان و ایران واقعاً ضعیف دارد، از نظر تکنیکی و صناعات سخن و کاریست سخن. ولی شعر معاصر تاجیک دست آوردهایی نیز دارد. که تصور واقعی و شاعرانه پدیده‌ها، زیبایی و زشتی، عشق و نفرت، شادی و غم، نشاط و فاجعه، شجاعت و خیانت است.

۶۳. اگر شعر ما واقعاً ضعیف است، ضعف در چیست؟ و علت (یا علتها) کدام است؟

پاسخ: سخته و ناهمواریهای شعر تاجیکی اولاً به سبب ندانستن عروض است؛ ثانیاً تأثیر شعر روسی و شوروی؛ ثالثاً سخته‌های شعر عروض آزاد یا «شعر نو». سخته شعر نو از کم تجربگی است و گاه‌گاهی سخته‌های آگاهانه نیز جای دارند که افاده‌گر حالت شاعر یا حالت قهرمان هستند.

۶۴. از شاعران «خلقهای برادر» (یعنی سابق شوروی) به استعداد که‌ها تن می‌دهید؟

پاسخ: از شاعرانی که به ماحق استادی دارند، از روسها به بوریس پاسترک، آنا احمد اوا، مارینا اسویتایوا، الکساندر تواردفسکی؛ از شعرای جمهوریهای دیگر: به ایدوار داس میژلایتس، رسول حمزتف، قایسن قلی‌یف، اراکلی آباشدزی، داود کوگولتینف

احترام می‌گذارم. از شاعران همسال خودم به یوگنی اوتوشنکو، آندره وُزفسنسکی، روبرت روزدستوفسکی، آلژاس سلیمانف، بوریس اولینک، یوستاس مارسنیا کویچیوس، امانت زیادانس حس دوستی و برادری دارم و به هنر شاعری آنها تن داده‌ام.

۶۵. از ادیبان «خلفهای برادر» که‌ها به ملت و فرهنگ تاجیک مهری پاک و صمیمی

دارند؟

پاسخ: از ادیبان «خلفهای برادر» (سابق شوروی) به ادیبان تاجیک الکساندر فادی یف، نیکولای یتخونف، سیمیون لپکن، الکساندر بولدروف، یوسف برگانسکی، رسول حمزف، آناتولی سافرانف، انور عالم جانف، امانت زیادانس، ویتالی کوروپچ محبت خاص داشتند.

۶۶. به فکر شما، تأسیس یک مرکز توانا که اختصاص به پژوهشهای علمی و چگونگی زبان و ادبیات در ایران و افغانستان و تاجیکستان داشته باشد، ضرور است؟ مسئولیت بیشتر را در تأسیس چنین مرکز که دارد؟ جای چنین مرکز کجا باشد؟

پاسخ: ایجاد چنین یک مرکز امری است حیاتی، یعنی خیلی خیلی ضرور. همه می‌دانند که در این سه کشور برادر سه زبان ادبی حکمران است که با همدیگر برادرند. اگر مرکز ویژه علمی که آن را فرهنگستان مشترک زبان و ادب فارسی نامیدن ممکن است موجود باشد، تفاوت‌های زبانی را بررسی می‌کند و برای شکل زبان یگانه ادبی کمک می‌رساند. از سوی دیگر، برای همگون ساختن اصطلاحات و واژه‌های تازه ساخت مساعدت می‌نماید. از طرف سوم، فرهنگستان می‌تواند دست آوردهای مهم ادبی هر یک از کشورها را بدانها نیاز در کشورهای دیگر هست، آشکار نماید... چنین فرهنگستان باید مشترک باشد، دانشمندان بهترین را از هر کشور فرا بگیرد، در هر سه کشور دفتر داشته باشد، و اما مرکزش در تهران باشد. گمان می‌کنم که در موضوع تأسیس آن، با نظر داشت امکانات کنونی مسئولیت بیشتر را جمهوری اسلامی ایران باید داشته باشد.

۶۷. جای شاعر کجا بهتر: در سیاست؟ یا بیرون از آن؟

پاسخ: در درون سیاست. اما سیاست به معنی سالمش. شاعر اصیل نمی‌تواند دور از درد و مشکلات و آرزو و آرمانهای ملت و کشورش جای داشته باشد. شاعری که خود را از سیاست دور می‌تراشد، یا دورویه است و یا بی‌غم.

۶۸. به‌خَل درست و نزدیک مشکلات تاجیکستان باور دارید؟
پاسخ: باور دارم، چون گفته‌اند: تنها شیطان ناامید است.

۶۹. تاجیکان را امروز چه می‌تواند متحد کند؟

پاسخ: یکم، مصیبت، مردم همه ماهیت مصیبت فعلی و خطر آن را درک کنند و مصیبت‌های بی‌شمار پیشین را به‌یاد آرند؛ دوم، فرهنگ، همه باید دانند که غولهای بیابانی نیستند، بلکه آدمند و با فرهنگ و تمدن؛ سوم، گذشت، یعنی مردم همه بر آرزو و آرمان و کینها گذشت کنند، بر همدیگر ببخشند، حتی قاتلان اشدی را ببخشند، گذشتن و گذشت کردن به‌خاطر تنها یک چیز: سلامت تاجیکستان.

۷۰. وحدت و یگانگی تاجیکان، یکپارچگی تاجیکستان برای همسایگان کشور[های]

دیگر دنیا خطری دارد؟

پاسخ: هرگز. در خانه همسایه آتش افتد، خطر بلا برای خانه شما هم هست، اگر خانه همسایه آباد باشد، فیضش به‌خانه شما هم می‌رسد.

۷۱. نقش روحانیان را در جامعه آینده تاجیکستان چگونه می‌بینید؟

پاسخ: روحانیان باید نقش روشن و صحیح داشته باشند. مردم ما به‌اهل علم و ادب و از جمله به‌روحانیان همیشه احترام و اعتقاد داشتند. گمان می‌کنم که روحانیان با وجود دو شرط مهم نقشی روشن می‌توانند داشته باشند: یکم، با معرفت اصلی اسلامی به‌وجه احسن خودشان مسلح باشند، دوم، از تعصب خشک فاصله گیرند و به‌اهل علم و فرهنگ تکیه کنند.

۷۲. آیا باور دارید که تاجیکستان در کنار برادرانش، ایران و افغانستان، جایگاه سزاوار

خود را اشغال خواهد کرد؟

پاسخ: باور و ایمان کامل دارم که تاجیکستان در کنار افغانستان و ایران جایگزین می‌شود. از تفصیلات این موضع حالا خودداری می‌کنم.

تهران، ۶ مهر ماه ۱۳۵۷.